

« با کسی باید دوستی کرد که لایق دوستی باشد، نه تشنه ی دوستی! »؟

« از اندیشمندی »

در دوستی: عشق و مهرورزی، دانش و تجربه، اعتماد به نفس طرفین، خود دوستی طرفین، جوشش و خودسازی طرفین، اعتماد به یکدیگر، حالت تعاطی داشتن، صداقت و صمیمیت هم چنین تربیت و فرهنگ خاص خود را داشتن، خود بودن و مطرح شدن در پهنه زندگی ... همه این ها ملحوظ و بایستی در محوریت باشند. نه زرق و برق زودگذر زندگی، تزویر و ریا، دروغ و نیرنگ، جاه و مقام، پول دوستی و ثروت اندوزی، سرانجام نه لحظه ای و مقطعی دوست شدن و دوست داشتن. مضافا در حال وارستگی با همدیگر رشد پیدا کردن بایستی ملاک دوستی باشد.

کم و بیش برای نگارنده و به لحاظ آزاداندیشی گوئیا بر همگان روشن است که رعایت مُفاد مختصات مذکور در بالا، فقط در باب دوستی بین انسانها در پهنه ی گیتی ضرور نیستند. بلکه در تمام موارد زندگی از جمله در رفتار و تعامل با انسانها، مواجه با پدیده ها و روی دادها، همراه با **تساهل و تسامح**، حتی با خویشتن خودمان، لیاقت و شایستگی را لازم دارند، نه نیاز به آز و تشنگی و دیگر آمیال صوری و کاذب را. مثلا مُصاحبت و رفاقت دو نفر یا موضوع ازدواج بطور عام، چنانکه مورد تشنگی و گرسنگی، به عبارتی تنها موارد مادی و فیزیکی آنها مورد نظر قرار گیرند! آنها در اندک مدت فروکش کرده و چه بسا طرفین حتی به روان پریشی هم کشیده شوند. ولی اگر تعامل ها و رفتارها از جنبه روانی و آزادگی و اختیار انتخاب ملحوظ و نگریسته شوند، تعلق خواطر شکوفا شده و سرزندگی و استقلال را بدست خواهند آورد.

بنابراین مخصوصا در امر ازدواج با اِمعان نظر به تغییرها و فرهنگ های گونه گون، صددرصد مسئله « شایستگی و لیاقت » باید مورد توجه قرار گیرد، نه نیاز و تشنگی بدان. البته این بدان معناست که زندگی افراد دم به دم در دگرگونی و تشدید و در حال « شدن » است. بنابراین نیازهای افراد نیز متناسب با موقعیت های جدید و پدیده های مُتغیر، تغییر حالت پیدا می کنند. هم چنین با تعلق خاطر که جوهره هر موجود ذی شعور و مُدرک میباشد، پندار فرد بالغ بدور از وهم و خیال، سر و سامان گرفته و « صمیمیت و لیاقت » شمع دوستی ها و ارتباطات خواهند بود. « بقول اریک فروم »:

« انسان محصول تکامل طبیعی است و پاره ای از طبیعت است، با این همه از طبیعت فرا می رود و بر خرد و خودآگاهی میرسد »

مثلا موضوع طبیعت گردی و کوه نوردی را در نظر بگیریم که در اوج قله سبلان با تغییرات جوی و کیهانی، تشنگی دست میدهد بلافاصله با خوردن کمی آشامیدنی، تشنگی فروکش می کند. ولی اشتیاق و لیاقت روحی و روانی برای صعود به « قله انسانیت » مُدام در افزایش است. که حتی پس از رسیدن به قله لیاقت، می خواهد فراتر و فراتر برود تا خرد و خودآگاهی و توانمندی و لیاقت خویشتن خویش را ادراک و تجربه کند.

ملاحظه می شود که شایستگی و لیاقت، در گوهر هر فردی که زیبایی حیات و طبیعت و سرانجام زیبایی نفس خود را می شناسد، مدام در جولان است. در حالیکه نیازها مثلا تشنگی، چون امواج دریا و سیل و سیلاب در پهنه حیات و جهان جهنده، گاهی پیدا و گاهی ناپیدا هستند.

حاشیه رفته و تذکر داده میشود تا خوانندگان چه پندارند؟! بشرطی که پندار را به کردار و حرکت آرند نه تنها در گفتار. رسم و متداول شده است افرادی که به کوه نوردی مبادرت می کنند، چه کوه نورد حرفه ای و یا غیرحرفه ای، اغلب بزبان می آورند که مثلا قلّه سبلان، دماوند و هیمالیا ... را زدم و با به قلّه فلان کوه صعود کردم و یا مثلا فلان قلّه را فتح کردم که نگارنده بدلالی که خواهد آمد، مخالف استعمال این گونه واژه هاست.

طبیعت گردی و کوهنوردی اصولا یک هنر اخلاقی و انسان سازی است و از فنون مختلف برخوردار است که باید طرُق و هنرهای آنرا آموخت و پاس داشت. میدانیم که صاحبان این هنر، میتوانند در سخت ترین شرایط ولی زیبا! با وجود تغییرات جوی در ارتفاعات، در کمال دوستی و مهرآفرینی با طبیعت، همراه با رفتار منظم و حرکات موزون، برای بقیه لحظات حیات خود، اندوخته ای سالم و سبز کسب نمایند. هم چنین هنر کوهنوردی را بایستی یک نوع ریاضت و انضباط فکری و اخلاقی، تمرین برای تحمل رنج لذت بخش! با خستگی نشاط انگیز! و مقاومت در مقابل کاستی های جوی در ارتفاعات دانست. و نیز کوهنورد در ارتفاعات، بطور طبیعی از یک نوع امساک زیننده و تحوّل روحی و جسمی برخوردار است. و بیشترین لحظات خود را به تقویت و انسجام روح و جسم می پردازد، سرانجام، پیروزی و شناخت اعتماد به نفس و فتح و صعود بر خویشتن خویش معنی می یابد نه صعود و فتح صوری قُلل کوهها، که تصوّر آن مذموم است و ناهنجار.

البته این را بدانیم که عظیم ترین قُله، در خلقت و حیات، «قله انسان و انسانیت» است که با عشق و دوستی می توان بدان چیره گشت و عظمت و زیبایی آنرا چشید. در این راستا آغوش عشق طبیعت همواره برای عاشقان خود باز است و آمادۀ عشق آفرینی است. و عاشقان لایق هستند که حتی در قُلل کوه ها بعضا جان شیرین خود را به معشوق خود نیاز میدارند که شاعری چنین سروده است:

آن قَدَر زیباست این بی بازگشت	کز برایش می توان از جان گذشت
زندگی زیباست، ای زیباپسند	زنده اندیشان بدین معنا رسند

هم چنین از نظر ویکتور فرانکل تاکید شده است که:

«در لوگو تراپی با در نظر گرفتن گذرایی هستی و وجود انسانی، به جای بدبینی و انزوا، انسان به تلاش و فعالیت فرا خوانده می شود.»

البته بخاطر داشته باشیم که سقراط در کلام مُجمَل، بس پر محتوا گفته است:

«هر آنچه زیباست، دشوار است»

اضافه می نماید که در پهنه ی جهان جهنده، میان دو عنصر « دختر و پسر » در قالب ازدواج و همسرگرایی، دوستی و دوست داشتن میان فرد بالغ و والد و کودک، در خانواده و محیط تربیتی و آموزشی و در جامعه بطور عام، میان کارگر و کارفرما، میان والدین و فرزندانش، آموزگار و شاگرد، رئیس و مرئوس، دولت و ملت، خادم و مخدوم ... نهایت میان عاشق و معشوق : موضوع « لیاقت » اگر مدّ نظر قرار گیرد، لحظات زندگی، مطلوب و شایان توجه خواهند بود. ولی اگر در موارد مطروحه و ارتباطات، « نیاز » های صوری و گذرا، مورد توجه قرار گیرند، لحظات زندگی، ناهنجار و نگران کننده خواهند بود.

این نکته نیز قابل توجه است که میان دو عنصر، مخصوصا در امر دوستی و ازدواج، نمیتوان در آن واحد، امر نیازمندی و موضوع دوست داشتن و تعلق خاطر را جمع کرد و برآیندی مطلوب بدست آورد. بلکه باید به گفته « اریک فروم » به همدیگر القا و گفته شود:

« من به تو نیازمندم، چون دوستت دارم. نه اینکه گفته شود، من تو را دوست دارم، برای اینکه به تو نیازمندم » که اولی عشق پخته و بالغ است و دومی عشق نابالغ و ناهنجار. برای روشن شدن مطلب، فرانسوی ها ضرب المثلی دارند که :

« خوردن برای زنده ماندن و استمرار حیات است، نه حیات و استمرار آن برای خوردن ! »

در مثالی که در بالا از طبیعت گردی و کوهنوردی، بدان اشاره شده بود. باید بگوییم: کسی که لایق طبیعت بوده و لیاقت درک زیبایی های آنرا دارد! باید دل به کوهسار و طبیعت بزند و عشق آفرینی کند، نه نیازمند و تشنه طبیعت و کوهساران! و این همان عاشق طبیعت و بی آلاشی ها، و دوستدار انسان و انسانیت ها و طالب وحدت و یگانگی هاست، که با خردمندی و خودآگاهی می گوید:

دلی بفروختم، جانی خریدم

چون من بی عشق خود را جان ندیدم

« حکیم نظامی گنجه ای »

تا گریزد هر که بیرونی بُود

عشق ز اوّل سرکش و خونی بُود

« مولوی »

ورنه چون بنگری، از دایره بیرون باشی

نقطه عشق نمودم به تو هان سهو مکن

« حافظ »

به هم کردند و عشقش نام کردند

به گیتی هر کجا درد و غمی بود

« عراقی »

مَحرم دل جوی، نهان یاد کن

درد و غم دل عیان یاد کن

نقطه عشق است از آن یاد کن

شَوْر و تفاهم در این زندگی

« م-تقی زاده »

با در نظر گرفتن محتوای این نوشتار، هم چنین شواهد و تجارب نشان داده و مُبرهن است که هیچ چیز و عنصری بدون عشق و تعلق خاطر نمیتواند، به حیات و چرخش، زایش و خیزش خود ادامه دهد، چرا که هستی مترادف با حرکت است و عشق نیز لازمه حرکت و تحرک آن. در مقابل عنصر نیازمند، قرین ایستایی و از خود بیگانگی است. سرانجام چرخش دورانی « پروتون و نوترون » ذرات ریز هسته اتم، همراه با ذرات « الکترون » بدور هسته مرکزی، نمونه بارزی است از عشق و لیاقت نه نیاز و تشنگی.

تهران - یکشنبه - ۱۳۸۵،۱۱،۱۵

موسی تقی زاده